



ناصر فکوهی

استاد انستیتاسی دانشگاه تهران  
و مدیر مؤسسه انسان‌شناسی و فرهنگ

## لمپن‌ها به بهشت نمی‌روند

۱ در تاریخ سیاسی قرن بیستم دواژه «لمپنیسم» و «پوپولیسم»، چه در نظریه و چه در رفتارهای سیاسی، به سختی با یکدیگر گره خورده‌اند. این تجربه‌ای است که می‌توان آن را هم در کشورهای مرکزی و توسعه‌یافته و هم در کشورهای حاشیه‌ای و در حال توسعه مشاهده کرد.

روشن است که مهم‌ترین تجربه‌ها و بدون شک در دناک‌ترین آنها دو نظام سیاسی توتالیتار؛ یکی در کشوری توسعه‌نیافته یعنی روسیه بود که با انقلاب ۱۹۱۷ و رژیم توتالیتار چپ آغاز شد و دیگری چند سال بعد در یک کشور توسعه‌یافته یعنی آلمان با سقوط دولت وایمار و قدرت گرفتن فاشیست‌ها بین دو جنگ و عمدتاً در دهه ۱۹۳۰ ظهور کرد.

در هر دو مورد ما شاهد آن بودیم که «روش‌های لمپنی» به کار گرفته می‌شد؛ یعنی استفاده گسترده از افراد خشونت‌طلب و به کار بردن کلام ضدنخبه، ستایش دروغین مردم و طبقات فرودست و متهم کردن روشنفکران و هنرمندان به خیانت و ایستادن در برابر مردم، استفاده از حرف‌های پیش‌پاافتاده و تحقیر سخنان سنجیده و معتدل، از روش‌های بسیار رایج لمپنیسم و پوپولیسم بوده و هنوز هم هست. آنچه این دو تجربه را از هم جدا می‌کرد، در محورهای ایدئولوژیک آنان بود: از یک سو، ادعای نجات فرودستان و کارگران و شعارهای کمونیستی و از سوی دیگر، ادعای نجات «نژاد اصیل» ژرمن و شعارهای ناسیونال سوسیالیستی و فاشیستی. در هر دو مورد، دشمنان‌شان کسانی بودند که مردم را به عقلانیت فرا می‌خواندند و به سطحی‌نگری و پناه گرفتن پشت باورهای عامیانه برای پیش بردن اهداف ضد مردمی باور نداشتند. قربانی همه این روش‌ها هم در نهایت نه فقط روشنفکران، هنرمندان، دانشگاهیان و نخبگان سیاسی و فکری، بلکه همان مردمی بودند که ادعا می‌شد رهبران پوپولیست برای دفاع از آنان به میدان آمده‌اند و لشکر اراذل لمپن آنان خشونت خود را با تکیه بر «آرمان‌ها» و «منافع» آنان، توجیه می‌کردند. این روش‌ها البته با سقوط و تخریب فاشیسم و کمونیسم روسی و مقتاپایان یافت. اما قابلیت بازسازی و سر بیرون آوردن در تاریخ بعدی جهان را هم داشت.

۲ بسیاری از ناظران سیاسی بر این گمان بودند که کشتار بیش از بیست میلیون نفر به‌طور مستقیم و غیرمستقیم (در اثر بیماری‌ها و قحطی و غیره) و نزدیک به صد میلیون انسان در جنگ جهانی اول و کشتار صد میلیون انسان به صورت‌های مختلف در جنگ جهانی دوم که ناشی از ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی افراطی و پیاده شدن این ایدئولوژی‌ها با روش‌های لمپنی و حکومت‌های پوپولیستی و عامه‌گرا بود، برای همیشه یا حداقل تا قرن‌ها تمام جهان را در برابر خطرات اینگونه نظریات محافظت خواهند کرد؛ اما متأسفانه چنین نبود. نوعی مارکسیسم پوپولیستی و مبتذل که آن هم با روش‌های لمپنی به اجرا درآمد ده‌ها میلیون قربانی در چین و شرق آسیا و در تداوم حکومت‌های توتالیتاری از جمله در شوروی بر جای گذاشت. این در حالی بود که در غرب، هم در حکومت‌های پوپولیستی و فاشیستی بر جای مانده از جنگ (از جمله اسپانیا و پرتغال) و هم در گرایش‌های سیاسی در دفاع از کودتاها و حکومت‌های وابسته نظامی به اروپا و آمریکا، میلیون‌ها کشته و قربانی در فاصله پایان جنگ تا امروز، لکه‌ننگی بر پیشانی انسانیت بودند. اما این تمام قضیه نبود و موج جدیدی از لمپنیسم و پوپولیسم، با پایان توتالیتاریسم‌های شرقی در شوروی و بلوک شرق، در راه بود.

این موج که زمینه‌های آن، با فروپاشی آرام شوروی از دهه ۱۹۸۰ در شرق و فروپاشی دموکراسی‌های سوسیال در غرب با روی کار آمدن تاجر در بریتانیا و ریگان در آمریکا آغاز شد، از دهه ۱۹۹۰ جهان را وارد سیری قهقرایی کرد که با قدرت گرفتن سیستم‌های مافیایی (بویژه در روسیه در دهه ۱۹۹۰)، نظام‌های دزدسالار در کشورهای در حال توسعه بویژه آفریقای سیاه و آمریکای لاتین و شرق آسیا و حکومت‌های توتالیتار ضد اجتماعی در ایالات متحده و اروپای غربی همراه بود و سرانجام به فاجعه‌ای به نام «ترامپیسیم» رسید. ترامپیسیم نه تنها انفراد آمریکا و کنار کشیدنش از صحنه بین‌المللی و تخریب گسترده نهادهای دموکراتیک این کشور را ایجاد کرد، بلکه در کشورهای دیگر جهان چون برزیل، اسکانندیناوی، بریتانیا، لهستان، ایتالیا، هند و فیلیپین و بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم، امواج لمپنیسم و پوپولیسم و تندروی‌های جاهلانه و البته ضد روشنفکران، ضد کارگران، ضد دانشگاهیان و ضد هنرمندان را همراه داشت.

## وقتی پوپولیسم و لمپنیسم همسفره می‌شوند

۳ ما امروز در این بحران عمومی هستیم؛ بحرانی که نتیجه آن سپردن سرنوشت جهان به دست فاسدترین و مافیایی‌ترین قدرت‌های موجود در آن و روشن شدن چراغ سبز برای همه لمپن‌ها و پوپولیست‌های جهان است و اگر امیدی برای بازگشت از این راه باشد، شاید با دستاوردهای دموکراتیکی ممکن باشد که در نظام آمریکایی وجود داشته و در طول سه سال گذشته در این کشور مقاومت گسترده‌ای را علیه ایدئولوژی‌های راست افراطی و نژادپرستی و ملی‌گرایی‌های افراطی به وجود آورده و سرانجام توانسته است در همین روزهای اخیر، فرآیند استیضاح دونالد ترامپ را کلید بزند که امید نسبت به موفقیت آن هنوز اندک است. اما این امید با امید به شکست انتخاباتی اوروشنایی کوچکی در انتهای یک تونل تاریک برای جهان نگره داشته است که با بازگشت گروه‌های عقلانی‌تر به حاکمیت این کشور، اندکی از فشار گسترده لمپنیسم و پوپولیسم وحشیانه‌ای که در چند سال اخیر در کل جهان شاهدش بودیم، کاسته شود.

۴ در این میان برای کشوری چون ایران، باید تمام خطرات پیش‌رو و پشت‌سر را در نظر داشت. پیشینه انقلاب دموکراتیک در کشور ما هر چند به یکصد سال پیش می‌رسد اما واقعیت در آن است که نمی‌توانیم از درونی شدن یک پیشینه ذهنیت‌ها، رفتار و نهادهای دموکراتیک و فرهنگ دموکراتیک نام ببریم و با تحقق این امر، فاصله زیادی داریم. این فاصله به خودی خود مشکل اساسی کشورهایی چون ایران نیست. آنچه مشکل ما به حساب می‌آید وجود راه‌حل‌های نادرست در برابر شرایط بحرانی است که بخشی از آن حاصل اشتباهات درونی و بخشی حاصل فشارهای بیرونی بوده‌اند. مشکلات و بحران‌های اقتصادی و اجتماعی را همه می‌شناسیم، اما راه‌حل‌های نادرست خروج از اعتدال سیاسی و انزواطلبی با از آن بدتر حرکت به سوی اتحادهای سیاسی با رژیم‌های غیردموکراتیک و مافیایی در عرصه بین‌المللی با فاصله گرفتن از سیستم‌های دموکراتیک از جمله اروپا و همچنین فاصله گرفتن از نظام‌های دموکراسی اقتصادی، یعنی دامن زدن و تقویت رفتارها و نهادهای توتالیتر، تشدید فساد و خصوصی‌سازی‌های مجهول و ضد مردمی و کنار کشیدن دولت از وظایف اساسی‌اش یعنی تأمین نیازهای اصلی مردم در حوزه بهداشت و آموزش و مسکن و امنیت روانی و مادی شهروندان است. همچنین انحراف می‌تواند خود را در افزایش فشارها بر معترضان نشان دهد که هم قربانی شرایط سخت اقتصادی هستند و هم قربانی نوعی شک و تردید که همیشه در این سرزمین نسبت به هر نوع اعتراض و ولو خیرخواهانه وجود داشته است.

بنابر این شک نداشته باشیم که اولاً با «گفتمان پوپولیستی» و با «روش‌های لمپنی» و ولو آنکه به صورت گسترده‌ای در یک جامعه و در افشار مختلف آن گسترش یافته باشد، به هیچ نتیجه‌ای جز ایجاد تنش بیشتر در درون و افزایش خطرات بیشتر از بیرون نخواهیم رسید.

ثانیاً تنش‌زدایی، رفتارهای عقلانی و معتدل و حرکت به سوی کاهش فشار، رفتارهای عادلانه‌تر و دوری کردن از هرگونه رفتار و گفتمانی که بوی فشار از آن بیاید و تمایل به تداوم و اصرار بر دخالت در زندگی خصوصی مردم بدون آنکه دولت به وظایف اصلی خود به‌طور کامل عمل کند، ما را دامن‌دار موقعیت خطرناک‌تری قرار می‌دهد. لازم است که مسئولان نسبت به این وضعیت آگاهی داشته باشند و مسائل را از دریچه دید ساز و کارهای اجتماعی و تجربه تاریخی مورد توجه قرار دهند و نه از دریچه دید صرفاً ایدئولوژیک و آنچه خود گمان می‌کنند بهترین راه‌حل برای همه مشکلات است. «پوپولیسم» یعنی عامه‌گرایی و تلاش برای ساده جلوه دادن مشکلات بزرگ و ارائه راه‌حل‌های سطحی و «لمپنیسم» یعنی محور قرار دادن زور برای حل مشکلات یک جامعه که تاکنون در تاریخ برای هیچ جامعه‌ای، هیچ نتیجه مثبتی حتی در کوتاه مدت نیز نداشته است.

**«پوپولیسم» یعنی عامه‌گرایی و تلاش برای ساده جلوه دادن مشکلات بزرگ و ارائه راه‌حل‌های سطحی و «لمپنیسم» یعنی محور قرار دادن زور برای حل مشکلات یک جامعه که تاکنون در تاریخ برای هیچ جامعه‌ای هیچ نتیجه مثبتی حتی در کوتاه مدت نیز نداشته است**